

## اشکال و قوانین تحول

# «جریانات فکری» در تاریخ

### ۱- طرح مسئله

وقتی میگوئیم "سیستمهای فکری" یا "جریانات فکری"، منظور ما از این عبارت دادن يك عنوان عام به انواع مختلف جهان بینی‌ها (۱) اعم از مذهبی و فلسفی، ایدئولوژیها (۲)، آموزشها، شهرها و فرضیات علمی، مکاتب هنری و مجموعه احکام قضائی و اخلاقی و غیره و غیره است. موضوع این نوشته آنست که آیا این "جریانات فکری" در مسیر تاریخ چرا و چگونه پدید میشوند، چرا و چگونه تحول می‌یابند و بسوی زوال میروند. مقصد ما یافتن اشکال و قوانین ویژه این تحول است که خود تابع قوانین کلی تر تحول جامعه است. این بررسی و پژوهش نه فقط از جهات علمی و معرفتی سودمند و ضرور است، دارای فایده عقلی نیز هست و ما را به کیفیت سير و تطور سیستمها و مکاتب، مرامها و عقاید بهتر آشنا میسازد و از آنجمله مفاهیم رایج "خلا قیامت" و "نواوری"، "تجدید نظرطلبی"، "شیوه جزئی" و غیره را زرفتر روشن میگرداند. تا آنجا که نویسندگانه اطلاع دارد، این پژوهشی است بدین معنی که باید بر اساس تحقیقات وسیع منطقی و تجرین تعمیق و دقیق شود و نوشته حاضر گامی است قدمتی در این زمینه.

"جریانات فکری" مانند همه دیگر پدیده‌های طبیعی و اجتماعی دارای سیر تحولی معینی است یعنی نقطه پیدایش، زوال، مراحل رشد و تنضج، اشکال تشعب و قشر بندی ویژه خود را عرضه می‌دارد. در سرای هستی هیچ چیز جاوید و بلا تغییر نیست و از آنجمله سیستم‌ها و جریانات فکری که حتی در علمی‌ترین اشکال خود انعکاس نسبی واقعیتند، از این خصیصه سیری بودن و دگرگون شدن دائمی در امان نیستند.

(۱) و (۲) جهان بینی یعنی سیستم‌های نظریات انسان در باره جهان و انسان. ایدئولوژی یعنی مجموعه نظریات فرد در باره واقعیات بیرونی بر اساس مصالح طبقاتی وی. باید تصریح کنیم که در مفهوم "جهان بینی" و "ایدئولوژی" مضامین مختلفی گنجانده میشود. ما در این متن جهان بینی را مفهومی عام‌تر از ایدئولوژی گرفته‌ایم و برای ایدئولوژی سمت و گرایش طبقاتی قائل شده‌ایم.

کله قوانین و مشخصات تحول بالکتیکی مانند حرکت، تضاد، دوگانه شدن پگانه، نبرد نو و کهنه، غلبه ناپذیر بودن نو، تبدل کمیت به کیفیت، تدریج و جهش، بحران و انقلاب، جنبش از دانی به عالی و از ساده به پیچیده، نفی در نفی و غیره و غیره در مورد سیر جریانات فکری صادق است و رنگ خاص خود را بخود میگیرد.

سیستمهای اجزایانات فکری مرکبند از:

- ۱) مقولات یا مفاهیم (categories) که آنرا میتوان اصطلاحات (ترمینولوژی) آن جبرهان فکری نیز نامید،
- ۲) احکام (thèses)،
- ۳) استدلال (arguments).

این جریانات را میتوان به عقلی (راسیونل) و غیرعقلی (ایراسیونل) تقسیم کرد. عقلی مانند فلسفه و علم بنای مقولات و احکام و استدلال خود را بر پژوهش منطقی واقمیت قرار میدهند. مقولات و احکام و استدلال سیستمهای ایراسیونل (مذهب، عرفان، جادو، اساطیر و غیره) همیشی بر تخیل است و واقعیت در آن بشکل دور، مه آلود و وارزون انعکاس یافته است. فی النثل " ماده"، " شعور"، " حرکت"، " تکامل"، " انقلاب"، " تضاد" و غیره مقولات فلسفی هستند. " ماده مقدم بر شعور است"، " مکان و زمان و حرکت اشکال هستی ماده اند"، " شعور اجتماعی از هستی اجتماعی عقب میماند"، " تضاد انگیزه جنبش است" - همه اینها احکام فلسفی است. یا مثلاً " معجزه"، " قضا و قدر"، " محشر"، " معراج"، " بهشت و جهنم"، " خلقت"، " اشراق"، " سیروسولوک" و امثال آن مقولات مذهبی و عرفانی هستند و " خدا اوند عالم را خلق کرده است"، " روز الست سر نوشت هر کس معین شده"، " روز محشر صوابکاران به بهشت میروند"، " همه جهان ظواهر تجلی خداوندی است"، " انسان بر اثر ریاضت بخند می پیوندد"، و امثال آن احکام مذهبی و عرفانی است. یا مثلاً " حرارت"، " نور"، " فشار"، " اتم"، " مولکول"، " ابروات" و غیره مقولات علمند و " به جسم غوطه ور فشاری عمودی از اینین وارد میگردد برابر با آب جابجا شده" (ارشمیدس)، " در صورت حرارت ثابت تغییر حجم یک توده بخار با فشار آن نسبت معکوس دارد" (ماریوت) و " انواع از طریق تنازع بقا و سازگاری محیط و انتخاب انبساط تحول می یابند" (داروین) از جمله احکام علمی اند. احکام بصورت " شرایع"، " مقررات"، " قوانین"، " تئورها"، " فرضیه ها"، " قضایا" و غیره در می آیند و میتوانناز جهت کلیت و عامیت خود درجه بندی شوند. و اما استدلال در سیستمهای عقلی منتهی بر منطق است؛ و در سیستمهای غیرعقلی یا تمعیدی همیشی بر دعوی (déclaratif) برهان عقلی در اینجا راه ندارد و اگر هم راه باید سخت مغلوب، گسسته، مه آلود، آمیخته با روابط تخیلی و غیره می باشد. مجموعه مقولات، احکام و استدلال " دستگاه منطقی" سیستم مورد بحث را تشکیل میدهد. شناختن دقیق " دستگاه منطقی" هر سیستم برای شناخت آن سیستم ضرور است.

مطالعه نوع مقولات و احکام و نحوه استدلال و احتجاجات صرفاً در صلاحیت منطق است و ما در اینجا بر حسب ضرورت برخی مطالب کلی را در این باب بشکل گذرا یاد آور شدیم تا محتوی مسئله بر خواننده روشن شود.

## II - پیدایش و تحول سیستمهای فکری

سیستمهای فکری در زمان و مکان معین و به تناسب درجه رشد جامعه، بر پایه نیازمند پهای مادی، و ضرورتهایی که تاریخ مطرح میکند، یعنی بر پایه عینی، بر پایه هستی مادی جامعه پدید میشود. " وحی" و " اشراق" مایه پیدایش هیچ سیستم فکری نیست. ولی از این سخن نباید این نتیجه را گرفت که تئورها منشا بروز و پیدایش سیستمهای فکری شرایط عینی حیات مادی جامعه است. این شرایط مسلماً در همه احوال علت عمده اند ولی توارث افکار (filiation) و تصادم و درونی احکام و مقولات نیز خود دارای

د پنایم مستقلی است و می تواند نشا<sup>۱۰</sup> بروز این با آن حکم ، نظر ، فرض ، مکتب و با حق جریان فکری شود . استقلال نسبی اشکال شعور اجتماعی که در مارکسیسم آید ، است از همین جاست . لذا در تحلیل و تعلیل جریانات فکری ، نه فقط باید عامل موجد ، افراد ریحیات مادی اجتماع جست ( کاری که در درجه اول اهمیت است ) بلکه باید به علل موجد ، آن در درون تاریخ خود آن جریان فکری نیز عطف توجه کرد . مثلا برای درک و تعلیل فلسفه هگل نه فقط باید شرایط جامعه هروس راد زمان هگل ، سطح تکامل تولید و معرفت به نظام جامعه را در این دوران مطالعه کرد و پیوند فلسفه هگل را با ضرورت های زمان برقرار ساخت ، بلکه باید نشان داد که فلسفه هگل فرزند آن مباحثی است که از زمان لاک و هیوم ، کانت ، فیشته و شلینگ و امثالهم در فلسفه مطرح شد ، بود و کوششی است برای دادن پاسخی استوارتر از پیشینیان خود باین مباحث . اینکه این توارث از جهت مقولات ، احکام و استلال چگونه انجام میگیرد ، بررسی آن در هر زمینه شخص کار است جالب و سود مند .

"جریانات فکری" پس از پیدایش خود بر حسب درجه انعکاسی ضرورت های موجود پدید می آید ، بر حسب قدرت مانور و نیروی د سازگاری خود ( adaptation ) دوام می آورد ، بر حسب درجه شکل و نیروی فعاله خود بسط می یابد و رخنه میکنند و جریانات رقیب را عقب میزنند و بر آنها فائق میشوند . لذا یک جریان فکری هر قدر بیشتر ضعیف کند و ضرورتها باشد بیشتر استوار میشود ، هر قدر بیشتر قدرت ما نور و د سازگاری داشته باشد و بتواند همای تحول گام بردارد ، بیشتر دوام می آورد ، هر قدر بیشتر متشکل و فعال و مبارز و پیکار جو باشد ، بیشتر رخنه میکند و پیروز میگردد .

تحول و زوال یک جریان مربوط است به تراکم در حقی مقولات و احکام و استلالات نو که خروجی زندگی پدید می آید . در مرحله ای از این تراکم ، مقولات و احکام و استلالات نو ( محتوی نو ) با مجموعه مقولات و احکام و استلالات مشخص کننده جریان فکری معین ( محتوی کهنه ) وارد تضاد میشود . این تضاد بدوران استواری پدید آمده خاتمه میدهد و دوران تحول و تشعب ، بحران و انقلاب ، زوال و مرکب جریان معین آغاز میگردد .

جریان تحول و زوال معمولا بشکل های عددی زیرین انجام میگیرد :

الف - از طریق تجزیه و تشعب داخلی

ب - از طریق ظنه جریان نو

الف - از طریق تجزیه و تشعب داخلی

وقتی شرایط وجود جریان فکری معین بالمره از میان نرفته ولی در آن مظاهر و احکام و استلالات نوری رخنه نمود و جریان در مجموع قدرت د سازگاری خود را از دست داد و دچار جمود شد ( sclérose ) و حالت جزئی بدگماتیک یافته است ، در آن جریان الحاد ، بدعت ، نوآوری ، تجزیه و تشعب و امثال آن ( با قبول چارچوب عمومی و عنوان عمومی جریان ) روی میدهد . طیف موضع گیری فکری در این نوع موارد دارای سه بخش است . بخش اول دگماتیکها یعنی کسانی که هیچ نوع تحولی را در مقولات و احکام و استلالات موجود صحیح نمیدانند و استلال میکنند که باین احکام بلا تشبیر است ( در ذهاب ) و یا آنکه شرایط عینی و مقتضی چنین تغییری دردست نیست ( در فلسفه و علم و غیره ) . نقطه مقابل دگماتیکها نوآوران هستند که استلال میکنند مقولات و احکام نو واقعی و عینی هستند و اصالت دارند و پذیرش آنها موافق روح جریان مورد بحث است . همیشه کسانی بین این دو موضع قرار دارند . دگماتیکها و جزئیون ، نوآوران را اهل بدعت و اصحاب تجدید نظر می شمارند ، یعنی آنچه که آنها میگویند نوآوری واقعی نیست ، بدعت گذاری غلط و تجدید نظر ناصواب در احکام صحیح است . دگماتیکها در عین حال خود را اصولیون ، ارتدکسها ، مؤسسان استوار در احکام و مقولات موجود معرفی میکنند و صفت دگماتیک از طرف نوآوران با آنها داده شده است . آنها ای که در موضع میانه قرار دارند ، غالبا برای نجات سیستم موجود از بحران میگویند تا بین دو فرقی قضاوت کنند و معین

سازند که واقعا چه چیز باید تغییر کند و چه چیز باید باقی بماند. نمیتوان هیچ حکم کلی درباره این طیف صادر کرد و گفت که نوآوران باجزمیون (اصولپویان) یا مرکزپویان کدامند. از همه اینها سخن گفتن در این مسئله تحقیقی مشخص است. زیرا هم در گاتسم و هم بدعت و روزن پندیسیم و هم شیوه تلفیقی و پیوند صحیح و سقیم هر سه بدعت است. برعکس هم استواری در اصول و متن در ندادن به تحولات ناروا، هم تغییر مقولات و احکام و استدلالات کهنه و جانسپین کردن آنها با مقولات و احکام و استدلالات نو و هم تفاوت بین صحیح و سقیم و احتراز از دعوای اقراطی و برقرار کردن تعادل منطقی بین نو و کهن بسیار خوست. وقتی شما با غاوی و دعوای رهرو هستید، وظیفه دارید دقیقاً غاویان و دعوای را بسنجید زیرا خود موضع گیری بخودی خود درست یا نادرست نیست، بلکه محتوی آنست که درست یا نادرست است.

نوآوری در یک جریان معمولاً درابتدا از طریق تأویل و تفسیر احکام موجود، بسط محتوی مقولات موجود، دقیق کردن استدلالات و احتجاجات موجود، یعنی در قالب جریان موجود شروع میشود. اینهمه مبارزات "اصحاب احادیث" و "اصحاب راهی"، "اصحاب تقلید" و "اصحاب تحقیق" که در تاریخ افکار مذهبی و عرفانی ماسبقه دارند و بصورت نبرد ظاهرین و باطنین درآمده است، از همین جاست. و لسی جریان نوآوری در چارچوب تأویل نمی ماند و کار به آوردن مقولات و احکام و استدلالات نو میکشد. فرسایش (Erosion) از همین جا شروع میشود.

با تحول زندگی این جریان عمیقتر میشود. نبرد ظاهر و آشکار میگردد. شکل نبرد در سیستمهای ایراسیونل و مبتنی بر تعبد غالباً تکفیر و طرد در دست است و در سیستمهای راسیونل مناظره (Polémique) مناظره و مباحثه از اهم اشکال بروز تضاد در جریانهای فکریست. در قرون وسطای مابین خلافت، فن جدل و امثال آن برای مجرب ساختن طرفین مناظره (که مستدل و مانع نام داشتند) تنظیم شده بود و قواعد اینکار روشن بود. در عصر مانیز پولمیک بین سیستمهای فکری خوشایند، یا ناسازگار عرصه شکر در آمد. بحث درباره پولمیک و قواعد آن از حوصله این پژوهش بیرون است (۱). همینقدر باید گفت که هرچسب ژدن، دشنام گوئی، بیان احکام بی استلال، انتساب نظریات غیر وارده بطرف، توسل بشیوه هو و هیجان آفکن و بازی باشورها و امثال آن در پولمیک علمی و رفیقانه نیست. مناظره و نقادی باید اقامتی باشد نه ادعائی، استلالی باشد نه تکفیر آمیز.

دراثر بسط مناظره در سیستم فکری معین بحران رخ میدهد. جریان تحول مقولات و احکام و احتجاجات تسریع میشود. جریان تشعب و پیدایش انواع نیمه جریانها نیرو میگیرد. و زمینه برای پیدایش جریانهای دارای کیفیت نو و فرسایش جریان کهن در حد و آن احکامی که منعکس کننده حقایق مطلق نیستند فراهم میگردد. در اینجا تثلیث هگلی صادق است. اگر جریان اولی راتج حساب کنیم و تحول و بحران را انتقیر، از آنها سنتزی زائید میشود که بنه خود تابع قانون ازلی نئی در نقی است.

ب- از طریق غلبه جریان نو

گاه جریان فکری موجود با جریان فکری دیگری که نه در درون او، بلکه در درون شرایط و جریانات دیگری نضج و قوام یافته رو برو میشود و در نبرد با آن شکست میخورد و بسرعت بجانب زوال میرود و بطاق نسبان سپرد میشود.

در اینجا شکست و ننگه مهم را از نظر نباید دور داشت :

(۱) در مورد اطلاع از نکات عمده فن مناظره در نزد ما رجوع بفرمائید بحواشی بسیار جالب (صفحات ۲۲ تا ۲۵) کتاب "غزالی نامه" آقای جلال همائی، چاپ دوم تصحیح و تکمیل شده.

اول- نفی يك سیستم فکری بوسیله سیستم نو، هرگز نفی عمت، نفی مطلق نیست. پیوسته سیستم نو (بویژه در زمینه علم) عناصر زیا و قابل حقا " سیستم کهنه را در بر میگیرد و آنرا چیزی از خود مبدل میکند یعنی آنرا در معمم کلی تری میگذاند و مطلقیت آنرا از اطل و نسبت آنرا آشکار میسازد.

دوم - هیچ سیستمی؛ بویژه سیستمهای مبتنی بر علم و تجربه و تعمیم علمی، نیستند که در چار فرسایش و زوال مطلق روند. در این سیستمها بخش حقایق مطلق وجود دارد (مانند احکام عام و ضروری و نیز واقعیات فاکتی) که هرگز نفی نمیشوند و نیز بخش حقایق نسبی وجود دارد که قسمتی از این بخش اخیر با تحول شرایط تاریخی و تراکم بیشتر معرفت انسانی قسط کهنه میشوند و فعلیت خود را از دست میدهند ولی قسمتی بکلی نفی میگردد یعنی عدم صحت آن ثابت میگردد. قسمتی بمشابه اجزا " وارد سیستم تازه میگردد و کلیت و اهمیت سابق خود را از دست میدهند.

تحقق قانون "نفی در نفی" در پیوسته سیستمهای فکری را قسط باید بدین شکل فهمید و آنرا نباید ساده کرد و بمشابه "نفی عمت" یا "نفی مطلق" تلقی کرد.

### III - نتیجه

هر طرح کلی و تحلیل عام ناچار منظره پدید آورنده را قیرو بسط میکند. پیوسته پدیدایش، تحول، بحران، انقلاب و زوال جریانهای فکری، بدخل و توارث آنها، در زندگی زنده بقدری درهم، بقدری پراجسزا و بفرنج است که نمیتوان آنرا تنها در يك شمای منطقی عمومی تلخیص کرد. ولی همان افکار مشروح در این مقاله بمشابه طرح يك بحث بسیار مهم از "تکوین فکر" ضرور بود. راسیونالیسم انقلابی ما میطلبد که با توجه بقواعد این تکوین، حربه خود را در نبرد با جریانات دشمن با انحرافی بدرستی تشخیص کنیم و از آن بدرستی استفادہ نمائیم.